



۲۰۱۸/۰۷/۰۷

همایون شاه عالمی

بلای عقل و جان

تجمل از تقلب ها گلاب بوستان گشته
که ابر بی خرد هر سو به دنیا سایبان گشته
گل معنا چه پرپر شد بزیر پای دیو آمد
برسم زور و زردیگر حقیقت ها نهان گشته
کجا شد گوهر معنا که مادی شد همه دنیا
هنر را بی هنر اینجا همیشه باغبان گشته
شراب خام می آرد ز خم بی هنر ساقی
کتاب اختیار ما برون از پختگان گشته
قلم بگرفته اهریمن به ما تاریخ بنویسد
سرشک صادقان ما ز خون ارغوان گشته
تبادل کردن فکری دو صد دشنام می آرد
صدای بی خرد هر سو چرا ورد زبان گشته
مگر طرح ارسطو را حقیقت جلوه میدارد
که رنگ این دموکراسی نمود زعفران گشته
مقام آدمی دیگر چو ارزن نیست در سنجش
ترازوی جهالت ها طلای ناکسان گشته

بجز خود هر که را ببند به دشنامش همی گیرد

پرستش های قوم اینجا گلاب غافلان گشته

بنازم آدمیت را که دارد از خرد ریشه

همایون از چه این مردم بلای عقل و جان گشته

۵ جولای ۲۰۱۸م

